بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه 2/2/1393

بحث ما درمورد نحوهء تقسیم ارث بود بین نوهء دختری که آیا **لذکر مثل حظّ الانثیین** در موردش پیاده میشود یا پیاده نمیشود ،در مورد نوهء پسری هم در واقع همین مطلب هست ولی کأنّ اجماعی است ، ما میخواهیم بیان وجه اجماع را ذکر کنیم که چرا در بحث **لذکر مثل حظّ الانثیین** بیانشان چی هست و به نظر میرسد که حتی کسانی که در بحث نوهء دختری قائل به این نیستند که قانون **لذکر مثل حظّ الانثیین** پیاده میشود اصل این بیانات را که ما عرض میکنیم منکر نیستند و بلکه عقیده شان این است که قاعده ای حاکم بر این قواعدی که ما ذکر میکنیم وجود دارد آن این است که فی المتقرب بالانثی یتساقا الذکر و الانثی بنابر این آنها هم بحث این مطالبی که ما میخواهیم بگیم هم میپذیرند ولی خوب یک قاعده حاکم یا وارد تعبیر بکنیم قائل هستند ، حالا علی ایّ تقدیر حالا نسبت به یک قانون عامی وجود دارد که این قانون عام در تمام طبقات ارث محکّم هست ونحوهء تقسیم ارث را تعیین میکند خیلی بحث مهمی است و یک سری اختلافاتی که مرحوم آقای خویی با مشهور دارند بااین پاسخ داده میشود ، مرحوم آقای خویی در چند مرحله با مشهور اختلاف دارند ، یکی فرزندان برادر را نحوهء تقسیمشان را **لذکر مثل حظّ الانثیین** قائل نیستند ،سهمیه ای که به برادرها میرسد آن سهمیه ها که میخواهد تقسیم بشود به فرزندان برادر آن قانون **لذکر مثل حظّ الانثیین** را آنجا را پیاده نمیکنند یکی هم در مورد عمّه و عمو،مشهور در مورد عمو و عمّه میگن عمو دوبرابر عمه ارث میبرد یعنی سهمیه پدرمیّت بین عمو و عمّه میت که برادرهاش هستند تقسیم میشود به نحو **لذکر مثل حظّ الانثیین** ولی مرحوم آقای خویی ایشان قائل هست که نه عمو و عمه مساوی ارث میبرند،در مورد خاله و دایی بحثی نیست که مساوی تقسیم میشود بحثی نیست ، بحثی که هست در مورد عمو وعمه است که آیا مساوی تقسیم میشوند یا تقسیم نمیشوند؟ خوب ما میگفتیم اطلاق مقامی ادله اقتضاء میکند که همان مبنای مشهوری که آقایون دارند که حالا من مراجعه نکردم که اصلاً فتوای مخالفی هم در مساله اصلاً هست یا فتوای مخالفی در مساله نیست ،عرض کردم که حتی آنهایی هم که در فرزند دختری قائل هستند در برادر زاده ها قائل نیستند ،چون میگن متقرّب به أب هستند در حالی که آن بیانشان اگر باشد در برادر زاده ها ،یعنی مشکلشان مشکل این بیان آقای خویی و این حرفها نیست،بلکه مشکلشان قانون ثانوی المتقرّب بالانثی هست ، حالا از بحث اجماع و شهرت و فتاوای بزرگان بگذریم خود اصل بحث را، ما عرض کردیم به چند تقریب میشود بیان مشهور را تقریب کرد ،تقریب دومش را که عرض میکردیم سوالاتی که دوستان میکردند به نظرم رسید که این تقریب نیاز به یک توضیحات بیشتری دارد تا تقریب واضح تر باشد ،ببینید ما در باب نسب یکسری نسبتهای اصلی داریم ،مراد ما از نسبت اصلی نسبتهایی است که شارع میزان ارث این نسبت ها را بیان کرده است ،فرزند ،پدر و مادر برادر امّی ،برادر ابی ،خوب اینها را شارع بیان کرده است ،جدّ را هم سنّت ملحق کرده است به برادران ،جد هم به منزله احد الاخوه قرار گرفته است ،این هم در واقع از افراد تنزیلی آن نسبت اخوّت است، به نظرم همین چهارتا نسبت اصلی وجود دارد :بنوّة ، أبوّة ، أخوّة ابی و أخوّة امی،که سهمشان هم آیات قرآنی بیان کرده است ،خوب اما سایر خویشاوندان این را چه جوری ارث را به آنها تقسیم میکنیم،بحث ما این است که سایر خویشاوندان نسبتشان به میّت در واقع یک نسبت ترکیبی است فرض کنید پسر عمو را که ما در نظر بگیریم پسر عمو درواقع پسر برادر پدر است این پسر برادر پدر ترکیبی از سه تا از آن نسبتهای اصلی یعنی پسریت برادریت و پدریت،یک نسبت تلفیقی است ،عرض ما این است که اگر شارع مقدّس در مورد اولوا الارحام به نحو عام ارث را تثبیت کرده است (مفروض این است دیگه)آیه الواالارحام ارث را به طور عام برای همه خویشاوندان تثبیت میکند،و خویشاوندی را هم یک نسبت وحدانی در نظر نمیگیرد، یک موقعی هست خویشاوندی یک نسبت وحدانی است نزدیک و دور ندارد ،این نسبت را شارع تجزیه اش نکرده است ، گفته این خویشاوند است آنهم خویشاوند است ،پدر خویشاوند است ، مادر خویشاوند است اما نحوهء خویشاوندی را اصلاً ملاحظه نکرده باشد ،این جور که نیست، ازیک طرف نحوهء خویشاوندی را در نظر گرفته است ، در اینجایی که أقرب را مانع ابعد گرفته است ،خویشاوندی را یک نسبت ساده در نظر نگرفته است ،آن پیچیدگیهایی که در نسبت وجود دارد آنها را در نظر گرفته است ، نسبت ها را جزء جزء ملاحظه کرده است ،بحث این است که اگر شارع در نحوهء تقسیم غیر از تقسیماتی که آن نسب با کنار هم چیدن آن نسبتهای اوّلیه میتوانیم تقسیم کنیم در نظر گرفته باشد باید بیان کند ،آن نسبت اولیه ببینید من این را به بعضی از دوستان این جوری مثال میزدم ،فرض کنید در ریاضیات ما یکسری معادلات ساده داریم ،یکسری اتّحادهای ساده داریم ،یکسری اتحادهای پیچیده داریم ،یک روش طبیعی هست که آن اتحادهای ساده را بیان میکنند ،آن اتحادهای پیچیده را که از انضمام این اتحادها به همدیگر حاصل میشود واگذار میکنند به خود دانش آموز که اینها را کنار هم بچیند ، کنار هم تلفیق کند ،از تلفیق اتحادها یکسری اتحادهای پیچیده درست کند یا فرمولهایی که هست، در علم منطق یک قیاس، قیاس شکل اول است گاهی وقات قیاس شکل اول را بیان میکنند نحوهء عکس نقیض را هم بیان میکنند ،قیاس ها دیگه ای را که از کنار هم چیدن این قیاسها حاصل میشود واگذار میکنند به خود آن دانش پژوه که نحوهء بحث را ببیند چه جوری به دست می آورد،ما عرضمان این است که اگر شارع مقدس در ارث اولواالارحامی نظامی غیر از نظام نسبت به ساده دنبال کرده باشد آن را باید بیان کند ،اگر بیان نکرده باشد معناش این است که نسبت ابن عمّی را یک نسبت تلفیقی از پسر برادر پدر قرار داده است و ارث را بر مبنای،چون برای پسر نحوه تقسیمش را بیان کرده است ،برای برادر ابی و امی بیان کرده است،برای پدر هم بیان کرده است،اگر قرار باشد برای ابن عمّ یک چیز دیگه ای باشد ،مدل دیگه ای باشد ،این مدل را باید بیان بکند،اطلاق مقامی اقتضاء میکند که اکتفاء کرده در نسب ترکیبی به نسب ساده،نسب ترکیبی را به نسب ساده ارجاع داده است ، این ماحصل تقریب دوم ما است، البته این نکته را توجه بفرمایید ،اینجا نسب ساده ای که میخواهیم بیان کنیم مراد ما طبقات ارث نیست ،طبقه اول و دوم و سوم ،این نسب ساده ای که ما داریم بعضی هاش طبقه اول هستند مثل پدر مادر و فرزند،بعضی هاش از طبقه دوم هستند مثل برادر امی و ابی ،و خود این طبقه دومی ها را میشود نسبتش را تجزیه کرد ولی درنحوهء ارث دهی شارع این کار را نکرده است ،ما اینکه نسبت ساده و ترکیبی را در نظر میگیریم ،نسبتهای ساده یعنی آن نسبتهایی که شارع مقدس برای این نسبت یک مقدار مشخصی ارث تعیین کرده است ،حالا آن نسبتی که براش مقدار مشخص تعیین کرده است چه تجزیه پذیر باشد چه تجزیه پذیر نباشد،چه خودش طبقه دوم باشد که طبقه دومها به هر حال تجزیه پذیر هستند،برادر ابی یعنی برادر اب میّت ،نسبت ترکیبی است دیگه ،برادر امی برادر ام میّت اینها ترکیبی است ، ولی شارع مقدس اینها برای برادر ابی و امی یک نظام مشخصی را تعیین کرده است ،دیگه به مادر و أبش کار نداشته است ما نسبتهای ترکیبی را از نسبتهای ساده ای که شارع برای آن نسبتهای ساده مقدار تعیین کرده ،فرض تعیین کرده ، یا برای خودش یا هم درجه هاش را که قبلاً عرض کردم بعضی چیزها را برای خودشان فرض تعیین کرده ،بعضیهاشون برای هم درجه هاشان ،مثلاً دختر و پسر ،برای دختر تعیین کرده نه برای پسر با آن توضیحاتی که قبلاً گذشت،(نه عمو که میگن برادر پدر است دیگه لقمه دور دهان گرداندن آن جهت،یعنی شما عمو را میخواهید به یک نفر معرفی کنید چی میگید،برید از آن جدّ بالابالایی برگردید پایین این جوری که نمیکنند که ، نه بحث سر این است که آنچیزی که به طور متعارف به آن اکتفا کرده چه جوری است و الّا هرجوری که به چرخونی که مطرح نیست،)این محصّل تقریب دومی که ما عرض میکردیم.

اما تقریب سوم این است که ما بگیم اصلاً اینکه فرزندان میّت ارث نمیبرند ،اگر مرده باشند در هنگامی که پدرشان از دنیا رفته باشد این کلیّت ندارد ، جایی که میّت مثلاً فرزند دارد و آن فرزندش فرزندش فرزند داشته باشد ،آنجا ما ارث به پدر میدهیم ،حقیقتاً ارث به او میدهیم ،**مقدمتاً لانتقال لولده** ما بگیم نه حقیقتاً در جایی که شخصی خودش از دنیا رفته ولی فرزندی دارد یا وابسته ای دارد که آن وابسته از طریق این فرزند میخواهد وارث بشود ،ابتدائاً او را وارث حقیقی میدانیم و از او به شخص دیگه منتقل میشود، شبیه یک مطلبی که در بحث طبقات وقف میگن ،که آیا بطون لاحقه از بطون سابقه وقف را تلقّی میکنند یا مستقیماً از واقف تلقی میکنند ،در آن فضا که ما بگیم بطون لاحقه ازبطون سابقه ارث را تلقی میکنند ،اصلاً حقیقتاً آن وارث میشود بعد به او منتقل میشود ،خوب این تقریب یک مشکل ثبوتی دارد ،یک مشکل اثباتی دارد ، مشکل ثبوتی را خوب در جلسات قبل صحبت کردیم که مشکل ثبوتی ندارد و در کلمات فقها هم به این مطلب اشاره شده که مانعی ندارد که شخصی، نه مانع عقلی نه مانع عقلایی برای اینکه برای میّت ما مالی فرض کنیم و میّت را مالک فرض کنیم وجود ندارد ،عمده بحث اشکال اثباتی است ،که آیا اثباتاً ادلّه وافی به اثبات این مطلب هست یا نیست ،آیا ظهور ادله این است که ارث به این نحو هست یا نیست؟حالا اینجا یک مطلبی عرض بکنم ،ببینید آیه شریفه فرموده **یوصیکم الله فی اولادکم لذکر مثل حظّ الانثیین** یک موقع شما میگید که ظاهر( لذکر) این است که ذکری که زنده باشد و أنثایی که زنده باشد،ممکن است ما بگیم نه کی گفته که لذکر و للأنثی، ذکر و أنثای زنده است،نه ذکر و انثای غیر زنده را هم این آیه شامل میشود،ولی با این توضیح ، این مطلب یکسری مقدماتی در این بحث مفروق است ،این جهت را باید در نظر بگیریم بعد نحوهء فهم این آیه را با توجه به مفروضات ببینیم چه جوری میشود آیه را فهمید ، اولاً در اینکه اگر یکی از فرزندان میّت زنده باشد دیگه ارث به طبقه های بعدی نمیرسد ، به فرزند فرزند نمیرسد مسلم است ،بنابراین اگر میّتی یک بچه دارد و یک بچّهء دیگه داشته که قبلاً از دنیا رفته است ولی نوه دارد ،این نوه ای که از غیر فرزند موجود هست ارث نمیبرد با وجود آن فرزند موجود ،پس اگر هم ما میخواهیم بگیم **لذکر مثل حظّ الانثیین** این مورد باید مدّ نظر باشد ،آن فرزندی که در کنارش از دنیا رفته است ،در کنارش یک وارث دیگه ای وجود دارد اینجا ارث نمیبرد ، اگر ما برای فرزند بخواهیم ارث قائل بشیم ،فرزند میّت، در صورتی باید قائل بشیم که هم عرض آن فرزند میّت یک وارث زنده ای وجود نداشته باشد،این را داشته باشید،خوب حالا ممکنه شخصی بگه که این مطلب به این معنا نیست که قید زنده بودن وارث در هنگام مرگ مورّث را ما به آیه بزنیم،نه آن مقداری که این مطلب برای ما مسلم است ،آن این است که اگر یک أقربی باشد ابعد ارث نمیبرد ، ولی اگر اقربی وجود نداشت آیا آن ابعد که ارث میبرد مستقیماً ارث میبرد یا از طریق آن واسطه میبرد ،اول ارث به آن واسطه داده میشود بعد از واسطه منتقل میشود به بعدی ،ما میگیم نه آن چیزی که در تحلیل داریم **الاقرب یمنع الابعد** این اقتضاء نمیکند که در اولاد قید زنده بودن را بزنیم ،این مقدار قید میخورد که مراد از اولاد اولادی هستند که در کنار آنها یا زنده باشند یا اگر مرده هستند در کنار آنها زنده دیگه ای وجود نداشته باشد ،چون در واقع ، این نکته را هم توجه بفرمایید؛ماحتی این وارث را هم که میخواهیم بگیم که فرزند است ،ممکن است ما بگیم مالک شدن آن وارث من جمیع الجهات نیست،مقدمه است برای اینکه ارث منتقل بشود به فرزندانشان، بنابراین حتی ممکن ما آن بحثی که آن روز دوستان ما مطرح میکردند که آیا اگر آن فرزند متوفاّی میّت دینی داشته باشد این دین هم از مال أدا میشود،یا وصیتی کرده باشد آن وصیتّ هم ادا میشود یا نمیشود، ممکن ما بگیم که مالک شدن آن فرزند علی وجه الاطلاق نیست،این مالک شدن فقط مقدمه است برای اینکه ارث منتقل بشود بر فرزندانش،یعنی آثار مالکیّت علی وجه الاطلاق را ما برای او قائل نیستیم که خوب اگر کسی ملکی داشته باشد،این ملک بعد از مرگش در مرحله اول وصیتها خارج میشود، دیون خارج میشود، تجهیزات میّت خارج میشود و امثال اینها در مرحلهء بعد ارث میرسد،اینها آثار مالک بودن شخص است ،مابگیم اینکه اورا مالک قرار داده،مالکیّت یک اعتبار عقلایی است این اعتبار عقلایی که یک حکم وضعی است به اعتبار احکام تکلیفیه و احکام شرعیه ای که مترتب بر او هست بار میشود، ما بگیم نه مالک است ولی مالک این اعتبار مالکیت برای این است که تنها این خاصیت رادارد که وسیله است برای اینکه ارث انتقال پیدا کند به ورثهء دیگه ،مثلاً اینجوری شخصی از ادله بخواهد استظهار کند ،حالا آیا واقعاً همچین استظهاری میشود یا نمیشود من فقط تقریبش را ذکر میکنم ،خیلی هم اصرار ندارم بر اینکه بگم این وجه یک وجه تمامی است ، کأنّ ما بگیم اطلاق ادله اقتضاء میکند که حقیقتاً وارث هستند ،ولی آن چیزهایی که ،یعنی حقیقتاً وارث بودن به این معنا: به شرطی که در کنارش یک وارث زنده ای نباشد که مانع از ارث بعضی ها باشد ،چون مانع شدن این را مقدمه است برای اینکه دیگری ارث ببرد، ما نمیخواهیم ارث را به او بدهیم برود پی کارش ،ارث را به او میخواهیم بدهیم تا از او به بچّش منتقل بشود،اگر بچَش حاجبی دارد طبیعتاً ارث به او دادن معنایی ندارد ،ارث به میخواست داده بشود برای اینکه به بچّش منتقل بشود اگر بچّه حاجبی از رحم اقرب دارد طبیعتاً معنا ندارد به او منتقل بشود، این یک تقریب برای این وجه سوم که این تقریب در واقع به آیاتی مثل یوصیکم الله آیات اصلی ارث ناظر است،که ما بگیم که فرض کنید که میگه کسی که از دنیا رفت به برادرش ارث داده میشود ،این اعم از این است که برادر زنده باشد یا برادر از دنیا رفته باشد،حکم اختصاص ندارد به برادر زنده ،بله برادر مرده ای که ،آن توضیحاتی که در مورد فرزند دادیم در مورد برادرها هم همین توضیحات داده میشود،یعنی تمسک به اطلاق ادلهء فرض برها، ادله ای که تعیین فرض کرده ما میگیم اینها اطلاق دارد، یکسری مقیداتی آن اطلاق را تقیید کرده است ولی آن مقیدات باعث نمیشود که یک قید زنده بودن مثلاً بخورد،خوب طبیعتاً اینها وابسته به این است که ببینیم آیا همچین استظهاری میشود ،اطلاق دارد ،اطلاق ندارد،دیگه این یک مقداری وابسته به این است که چقدر آدم ذوقاً این اطلاق را میپذیرد یا نمیپذیرد ،این یک بیان،

یک بیان دیگه ای برای وجه سوم است و آن این است که ما به ادله ء اینجور ارثها تمسک نکنیم به ادلهء تنزیل نگاه کنیم ،ببینید حالا من یک ادله تنزیل خاص را تطبیق میکنم ،ادله تنزیل عام را هم داریم ، ما یک ادله ای داریم که میگه مثلاً فرزند دختر به منزلهء دختر است ،ما بگیم معنای به منزلهء دختر این است که بین این دوتا از جهت فعلیّت ارث بری و عدم فعلیت ارث بری یکسان هستند،ببینید شما طبق تفسیرهایی که آقایون میکنند میگویند که آن سهمی که مادر بر فرض حیات میبرد،نسبت به آن سهم فرزند جانشین بشود،ممکن شخصی بگه نه،این نمیخواهد بگه سهمی که درفرض است، سهمی که همین الان ارث میبرد میگه چرا این را قید میزنید کأنّ،این دلیل میگه آن چیزی را که کأنّ از این استفاده میشود که بنت میّت همین الان هم سهم دارد و همین سهم به فرزندش داده میشود،شما میگید سهمی که اگر حیات بود وارث میشد آن سهم را منتقل کنید ، در وجه های قبلی اینجور بود دیگه ،ما میگفتیم که این میخواهد بگه که اگر حیّ بود و ارث میبرد چه جور ارث میبرد ،حالا این را جای آن قرار بده ،در تقریبات قبلی که عرض کردم به خصوص عبارت محقق حلّی در نکة النهایه را آوردن ،وارثیّت تقدیری را در نظر میگیرند،میگن آن وارثیّت تقدیری را به نحو بالفعل برای سایر طبقات بعدی ثابت میکند، ما میگیم نه ظاهر دلیل این است که منزّل ومنزّل علیه مثل هم هستند ،همچنانی که در مورد منزّل شما میگید بالفعل وارث است ،منزّل علیه هم بالفعل وارث بدانید،ظهور خود این ادله تمسک کنید ،بگید ظهور این ادله این است که ،ما نمیخواهیم بگیم بطور کلی **یوصیکم الله فی اولادکم لذکر مثل حظّ الانثیین** ،آن بیان اولی که برای وجه سوم عرض کردم آن بیان بر این پایه استوار بود که ولد را اعم از ولد حی و ولد میّت قرار بدهیم ،ظهور آن ادله را بگیم تعمیم دارد ، اینجا نمیخواهیم به ظهور ادله تمسک کنیم ،نه آن ادله در مورد فرزند مستقیم است ،ولی ادله تنزیل تعمیم دهنده است هم نسبت به منزّل و به دلالت اقتضاء نسبت به منزّل علیه ،کأنّ این فرض کرده که در رتبهء سابق یک وارثیّتی برای منزّل علیه که بنت است وجود دارد آن وارثیّت را میخواهد بگه که این نازل منزلهء او هست، بنابراین ادلهء اولیه ای که **یوصیکم الله فی اولادکم لذکر مثل حظّ الانثیین** فی نفسه دلالت ندارد، این ادله میاد به منزلهء ادلهء موصّل این دلالت میشود،ببینید این معناش این است که بنابراین ما در جایی که یک فرزند دختر وجود دارد آن دختر وارث میشود ولو به دلالت اقتضایی که از ادلهء تنزیل استفاده شد،خوب آن دختر چه جوری حالا وارث بوده است اینجا باید رفت به اطلاق مقامی ،معناش این است که این میگه آن وارث است ،وارثش به چه نحوی است ،به نحوی است که ادلهء اولیه ظهور یوصیکم الله ،شما میگید یوصیکم الله برای فرزند حیّ است خوب عیب ندارد آن فرزند حیّ،اینجا میگیم فرزندی هم که میّت است به منزله فرزند حیّ تلقی شده است ، اگر این وارثیّت فرزند از دنیا رفته با صورتی که اگر حیّ بود فرق میکرد باید ذکر میکرد(جای این میشینند یعنی مال این به اینها منتقل میشود،نه اینکه دختر فرض کنید،جای آنها میشینند،نه معناش این نیست اصلاً،آن را که قبلاً بحثش گذشت در ذیل کلام صاحب مستند ،عبارت صاحب مستند بود که مراد ش آن نیست آن توضیحاتش،آن روز که مستند را میخواندم، اگر این جور باشد از روایت ردّ کلام سید مرتضی استفاده نمیشود ، بحثش گذشت ، والّا آن را نمیخواهم تکرار کنم ،ما با پذیرش این مطلب که قرار دختر ،یعنی نوهء دختری ارث مادرش را ببرد ،بحث این است که ارث مادرش را ، ارثی که مادرش بالفعل برده منتقل میشود یا ارث تقدیری مادرش به این منتقل میشود ،بیان این است که بگیم از ادله تنزیل استفاده میشود که ارث بالفعل مادر به این منتقل میشود ،حالا صحبت این است که ارث بالفعل مادر چقدر است ، اطلاق مقامی اقتضاء میکند که اگر حیّ بود مادر چقدر ارث میبرد حالا هم که میّت است همان مقدار ارث میبرد ،اینجا باز ضمیمه کردن اطلاق مقامی لازم است ، باید اطلاق مقامی باز هم ضمیمه بشود چون فرض این است که ما **یوصیکم الله فی اولادکم لذکر مثل حظّ الانثیین** را مراد از اولاد ،اولاد حیّ گرفتیم و اینجا فرض این است که آن ولد از دنیا رفته است ،ما میخواهیم بگیم که از ادله تنزیل استفاده میشود که ولدی که از دنیا رفته باشد در بعضی صورتهاش(که صورتهاش را روایت تعیین کرده است)وارث هست ،خوب وارث است چقدر ارث میبرد ،اگر ارث بردنش یک نحوهء دیگری غیر از نحوهء حیات بود او باید ذکر میشد،پس اطلاق مقامی اقتضاء میکند وارث باشد به همان مقداری که اگر زنده بود وارث میشد ،این یک تقریب ، دیگه حالا این تقریبات ،من فکر میکنم بیان دوم از بیان اول قوی تر است ،اینکه ما اولاد را بخواهیم تعمیم بدهیم ،هم زنده و هم مرده ذاتاً تعمیم دادن خیلی واضح نیست ،ولی اینکه تنزیل را نازل به این بگیریم که منزل و منزل علیه در یک جهت حکم دارند آن شاید واضح تر باشد و اصل این بیانات همه وابسطه به این است که چقدراین استظهارات و ظهورات را اشخاص بپذیرند ،من به نظرم اصل این مطلب که مشهور گفتند مطلب صحیحی است و واضحی است حالا تقریب دوم صحیح است یا تقریب سوم بیان اولش بیان دومش اینها چیزهایی است که خیلی نمیتوانم روی یکی از اینها یک فشار خاصی قائل بشوم ،به نظرم اصل مطلب مشهور مطلب صحیحی هست وبیان مرحوم آقای خویی ناتمام است.